



حصول هیچ تمدنی، دفعی نیست/ تمدن غرب رو به خاموشی است

رهدار گفت: حصول هیچ تمدنی، دفعی نیست. وضع تمدنی زود و ساده حاصل نمی‌شود. علاوه بر عوامل ارادی، عوامل غیرارادی نیز در شکل‌گیری تمدن نقش دارند. به این خاطر ویژگی پروسه‌ای بودن را برای تمدن ذکر می‌کنم.

رهدار گفت: حصول هیچ تمدنی، دفعی نیست. وضع تمدنی زود و ساده حاصل نمی‌شود. علاوه بر عوامل ارادی، عوامل غیرارادی نیز در شکل‌گیری تمدن نقش دارند. به این خاطر ویژگی پروسه‌ای بودن را برای تمدن ذکر می‌کنم. به گزارش خبرگزاری مهر، به همت موسسه مطالعات تمدن اسلامی نشست علمی با موضوع تمدن و سیاست، با حضور دکتر صادق حقیقت استاد دانشگاه، حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار رئیس مؤسسه فتوح اندیشه، حجت الاسلام سید محمدحسین متولی امامی مدیر مسئول موسسه مطالعات تمدن اسلامی، در فرهنگسرای مهر کاشان برگزار شد. اکنون گزارشی از این نشست را با هم می‌خوانیم.

دکتر صادق حقیقت:

تمدن عبارت است از سبک زندگی مجموعه‌ای از انسانها که در یک دوره تاریخی، در یک منطقه جغرافیایی با اهداف مشترک زندگی می‌کنند و دستاوردهایی اعم از مادی و معنوی دارند. تمدن در معنای اصطلاحی خود چهار حوزه دارد: بالندگی اقتصادی. سازمان سیاسی. سنن اخلاقی و معرفت و بسط هنر.

وقتی ما از تمدن سخن می‌گوییم از بحث بر سر چند جامعه سخن می‌گوییم. تمدن بالاترین گروه بندی فرهنگ و سطح گروه بندی اجتماعی است. تمدن را این خلدون، اجتماعی شدن فرهنگ می‌نامد. تمدن بیشتر جنبه علمی و عینی دارد ولی فرهنگ جنبه ذهنی و معنوی. طبق همین تعریف استاد شهید مطهری تمدن را "نمود" و فرهنگ را "بود" دانسته‌اند و می‌فرمایند تمدن نمود فرهنگ است. فرهنگ بیشتر به جنبه‌های روابط انسان‌ها و تمدن بیشتر به حوائج مادی انسان‌ها توجه دارد. تمدن بیشتر جنبه اجتماعی و فرهنگ بیشتر جنبه فردی دارد و بین فرهنگ و تمدن رابطه عام و خاص من وجه برقرار است.

هر تمدنی پیش شرط‌هایی دارد و برای تحقق نیازهایی دارد. در تمدن‌ها واحد اصلی انسان است، نه ماشین و ابزارها. پس بار اصلی بر روی انسان‌هاست. البته این انسان دستاوردهای نرم افزاری و سخت افزاری دارد. پس ابزارهایی که در حوزه فناوری برای انسان ساخته می‌شود، اهمیت درجه دوم دارد و انسانیت، انسان و فرهنگ اهمیت درجه اول دارد. ما برای اینکه معلوم بشود به دنبال چه هستیم و مدعای خودمان را مطرح بکنیم، بین سه اسلام تمایز قائل می‌شویم تا بدانیم تمدنی که از آن صحبت می‌کنیم مربوط به کدام اسلام است.

یک اسلام، اسلام متون مقدس است، یعنی قرآن و سنت معصومین. اسلام دو، قرائت‌هایی است که از اسلام یک وجود دارد. مثل قرائت‌هایی که در فقه و یا اندیشه اسلامی وجود دارد. مقصود از اسلام سه، عمل متدینان و مسلمانان است. به طور مثال اسلام سه در بخشی از کره خاکی در قالب کشورهای اسلامی تحقق پیدا کرده است. پس این اسلام عملکرد مسلمانان در مکان و زمان مشخص است.

در حوزه اسلام یک، یعنی قرآن و سنت معصومین، در اینکه این اسلام توانایی ساخت تمدن دارد شکی نداریم و کمتر کسی است که این را قبول نداشته باشد. بنابراین از این بحث می‌گذریم. در حوزه اسلام دو، این که کدام یک از قرائت‌های اسلام یک توانایی و ظرفیت تمدن‌سازی دارد باید صحبت کنیم، اما موضوع بحث ما در این جلسه، اسلام سه است. یعنی ظرفیت مسلمانان برای تمدن‌سازی چیست و به طور خاص جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی چه کمکی به تمدن‌سازی کرده است. پس ثقل بحث ما اسلام سه است.

مفروض دیگر بنده این است که دین در دهه‌های اخیر در کشورهای غربی به صحنه اجتماع باز گشته است و وارد عصری بنام پسا سکولاریسم شده‌ایم. حتی متفکرانی مانند هابرماس اعتقاد دارند با حفظ سکولاریسم غربی، دین نقش مهمی در جوامع غربی ایفا می‌کند. ما که ناقد سکولاریسم هستیم معتقدیم که دین بیش از نقشی که هابرماس گفته است در جوامع ایفا می‌کند. پس تمدن اسلامی که ما از آن سخن می‌گوییم مبتنی بر وحی و حکمت است.

یکی از شاخه‌های دانش اسلامی که با بحث ما مربوط می‌شود فقه است و به طور خاص فقه سیاسی. یکی از تفاوت‌های سکولارها و غیرسکولارها این است که سکولارها فقه سیاسی را معتبر نمی‌دانند. ولی بنده که معتقد به فقه سیاسی هستم، جایگاهی برای فقه سیاسی تعریف کرده‌ام. بر اساس همین تعریف فقه سیاسی جایگاهی در تمدن‌سازی دارد. به تعبیر جابری، فقه بزرگترین دانش مسلمانان در طول تاریخ بوده است. پس اگر تمام دانش‌های بشری در طول تاریخ بررسی کنیم می‌بینیم که فقه از فربه‌ترین و بزرگترین آن‌ها بوده است. بنظر بنده فقه و فقه سیاسی در اجتماع کارایی دارد، اما محدودیت‌هایی نیز دارد. یکی از آن محدودیت‌ها این است که فقه سیاسی نمی‌تواند نظریه دولت داشته باشد.

برای مقایسه تمدن اسلامی و تمدن غربی و برای بالندگی تمدن اسلامی ما ناگزیریم که دیدگاه خود را نسبت به مدرنیته تعیین کنیم. براساس تمدن گفتمانی بین تمدن‌ها ارتباط وجود دارد مثل دو توده ابر با هم تعامل دارد. این تصور در مقابل تمدن ارگانیستی است. تفکر ارگانیستی به این معنا است که تشبیه کنیم تمدن را به انسان و بگوییم همان طور که انسان دارای جوانی و پیری است، تمدن‌ها هم همین گونه هستند. حالا باید مشخص کنیم دیدگاه ما نسبت به تمدن‌ها ارگانیستی است یا

برای ساختن تمدن اسلامی باید دیدگاه خود را نسبت به تمدن غربی تعیین کنیم. اگر ما غرب ستیز باشیم چیزی به اسم تمدن را نخواهیم پذیرفت. در نظریه همرویی معتقد به همرویی سنت و تجدد است و مرحوم نائینی الگوی ما در این مسئله است. ایشان در صدر مشروطه نه تنها مفاهیم متجددانه را پذیرفت بلکه برای آنها توجیه دینی ارائه کرد و فرمود مشروطه واجب شرعی است.

از مرحوم نائینی منقول است که فکر نکنید آنچه از غرب به ما رسیده است، چیزی ضد مباحث اسلامی و خارج از مباحث ماست. بلکه مدرنیته همان چیزی است که مال خود ما بوده و مدتی دست دیگران رفته و بعد از مدتی به ما برگشته است. بنابراین بنده معتقدم که مدرنیته قابلیت بومی شدن و اسلامی شدن دارد و می توان از مدرنیته اسلامی و ایرانی سخن گفت و از دستاوردهای مدرنیته غربی استفاده کرد.

مدعای اصلی بنده این است که برای ساخت تمدن اسلامی، قبل از ساخت جهان باید خانه خود را بسازیم. قبل از این که جمهوری اسلامی بخواهد تمدن اسلامی را کلید بزند، باید مدل موفقی از توسعه در درون جمهوری اسلامی رقم بزند. در تمدن اسلامی گاه می تواند در مورد جمهوری اسلامی بحث شود، گاه می تواند در مورد همه مسلمانان صحبت شود. چه بحث ما جمهوری اسلامی باشد، چه همه مسلمان های جهان، ما قبل از ساخت تمدن اسلامی ما باید یک الگوی موفقی در یک منطقه داشته باشیم. پس شکل دادن یک مدل تمدنی موفق در جمهوری اسلامی، تقدم رتبی دارد نسبت به تمدن سازی. یادمان باشد که بحث ما اسلام سه است و بحث ما عمل مسلمانان است و عمل مسلمانان در حال حاضر چندان قابل دفاع نیست که ما بتوانیم از تمدن اسلامی در جهان سخن بگوییم.

کشورهای اسلامی با منابع زیادی در حال حاضر روبرو هستند، و تغییر ساختارهای فرهنگی و ساختارهای فرهنگ سیاسی چیزی نیست که در یک شب بشود شکل بگیرد و در یک شب تغییر پیدا کند و اینها به شکل انباشتی شکل گرفته و به شکل انباشتی هم از بین می رود. اعتقاد این است که عمل مسلمانان چه در ایران، چه در سطح جهان در سطحی نیست که بتوان از تمدن اسلامی در کوتاه مدت بتوان سخن گفت. تمدن نوین اسلامی، هر چند آرمان بسیار خوبی است و باید به سمت آن حرکت کنیم و فعالیت ما به سوی آن باید باشد، اما به شکل واقع بینانه این آرمانی بیش نیست و تا رسیدن به آن نقطه زمان بسیار زیادی را باید طی کنیم.

احمد رهدار:

یکی از تفاوت های فرهنگ و تمدن، این است که قوام بخش فرهنگ، عادت و قوام بخش تمدن، قانون است. ما بخشی از عادات را نمی توانیم اسمش را تمدن بگذاریم. تمدن را یک رخداد انسانی می دانم. تمدن یک شأنی از وجوه تاریخی انسان است. من در تمدن یک نوع ویژگی پروژه ای بودن را لحاظ میکنم. پس تمدن را می شود ساخت و مهندسی کرد.

تمدن یک وضع تاریخی دارد، پس علاوه بر عوامل ارادی، یک سری عوامل غیرارادی نیز در شکل گیری تمدن نقش دارند. توجه به این نظریه، باعث می شود که من یک ویژگی پروسه ای بودن را نیز قائل باشم. آغاز هیچ تمدنی وضع تمدنی نیست. در حالی که می تواند آغاز آن یک وضع فرهنگی باشد. تمدن ها مولود فرهنگ هستند. تمدن یک فعل و از جنس عمل است. نپنداریم که اگر ما یک سری متفکرین را در کتابخانه ها جمع کردیم و کتاب چاپ کردیم، بتوانیم بگوییم که ما انسان های متمدنی هستیم. قطعاً تمدن بر پایه یک پشتوانه نظری است ولی خود تمدن از جنس فعل است.

حصول هیچ تمدنی، دفعی نیست، توجه به این نکته باعث می شود که ما بپذیریم که همه تمدنها قبل شکل تام خود، یک شکل ناقص در بستر تاریخ دارند. بسط فرهنگ از یک مرحله ای به بعد عنوان تمدن به خود می گیرید. وضع تمدنی زود و ساده حاصل نمی شود. این طور نیست که به سهولت بعد از یک دهه دو دهه ایجاد شود، وقتی هم که ایجاد شد، به زودی از بین نمی رود. بنده معتقدم تمدن غرب یک تمدن رو به خاموشی است و این تمدن چند قرن طول کشیده تا شکل بگیرد و چند قرن هم طول خواهد کشید تا خاموش شود. آقای دکتر فرمودند که تمدن، وضع شهرنشینی است، بنده نیز این را می پذیرم و تمدن قابل جمع در یک مجموعه ای مثل روستا نیست. کف تمدن یک فضای وسیع به لحاظ جغرافیایی می پذیرد و در ظرف های کوچک قابل تامل نیست.

سؤال من از آقای دکتر حقیقت این است که اگر ما دیدگاه آن عده ای را بپذیریم که در غرب، تمدن را مثل یک پیکر دارای جوانی و پیری تلقی می کنند، که در دنیای غرب هم افراد شاخصی هستند، اگر این دیدگاه را با آن دیدگاه شما که تمدن را از جنسی می دانید که مادیات نیست ولی به مادیات نیاز دارد، مقایسه شود، جای این سوال هست که اخلاق اگر حداکثری شود، آیا پیر می شود؟ آیا این اخلاق هم به کم و کیفی می رسد که می توانیم بگوییم پیر شده است؟ که به نظر من پیر نمی شود.

خود بحث درباره تمدن و عقلانیت تمدن، نظریاتی است از جنس فراروایتها. طیفی از متفکران را داریم که نظرشان همین است که تمدن و مفهوم تمدن مفهومی در ساخت سنت و گذشته است و در فضای مدرن، بحثی فراتر از چیزی به نام فرهنگ نمی توانیم پیش ببریم. این نظر را برخی از حوزویان نیز در قم دارند. تمدن در تاریخ و به صورت تدریجی ایجاد می شود، من می توانم وضعی از تاریخ اسلام در قرون دوم تا پنجم را یک وضع تمدنی بنامم و این وضع را با وصف اسلامی، تمدن می نامم.

صادق حقیقت:

من متوجه نمی شوم که تمدن به عنوان پروسه به چه معناست. در بحث تمدن متوجه نمی شوم که تمدن اگر بخواهد پروژه باشد یعنی چه؟ اما آن بحث آقای رهدار که اراده انسان در تمدن دخیل است را بنده قبول دارم ولی پروژه و پروسه بودن چیز دیگری است. آن چیزی که در حکومت ایلخانان بوده، تمدن نبوده است، بلکه حکومت بود و حکومتی غیر قابل دفاع و بد نیز

بود. کتابخانه ها را سوزاندند و علما را کشتند. درست است که برخی علمای شیعی از آنها دفاع کردند ولی آن یک نوع تقیه بود. همین طور هم صفویه که یک حکومت بود که در مقابل حکومت عثمانی، بین تصوف و تشیع و حکومت پادشاهی جمع می کرد و با حکومت شاه سلطان حسین هم به زوال رفت و تمدن نبود. پس تفاوت وجود دارد بین حکومت صفویه و تمدن صفویه. ما تمدن صفویه نداشتیم. این صحبت آقا رهدار که می فرمایند، غرب رو به زوال است و چند قرن آینده از بین خواهد رفت، ابطال ناپذیر و غیر قابل بحث است. من هم ممکن است بگویم که تمدن غرب، چند قرن آینده بالندگی پیدا خواهد کرد و شکوفایی چشمگیر خواهد داشت. این غیر قابل بحث است.

احمد رهدار:

بنده مغول نگفتم، گفتم ایلخانان و جانشینان مغول. بنده معتقدم که همکاری عالمان دینی با مغول ها بی دلیل و از سر تقیه نبوده است و بسیار هوشمندانه و تصرفانه است و در یکی از کتابهایم هم نیز اشاره کرده ام. تمدن را آقای دکتر حقیقت گفتند، تمدن باید چهار ویژگی داشته باشد؛ بالندگی داشته باشد، سازمان، معرفت و سنن داشته باشد. بنده معتقدم که همه اینها در صفویه بوده است. کامل نیست ولی هست، تعیین وضع، وضع تمدنی است. شما کتابهایی که سفرنامه نویسان اروپایی در دوره صفویه یا قاجار در مورد صفویه نوشته اند، تعابیر شکوه تمدنی یا رنسانس را برای صفویه به کار برده اند. بنده معتقدم کارویژه ی صفویه تبدیل تصوف به تفقه است. وقتی کلمه رنسانس را به کار می برند، یعنی یک نوع زایش می بینند. بخش قابل توجهی از بناهای توریستی هندوستان امروز همان بناهایی هست که مغول ها ساخته اند. در مورد زوال غرب که آقای دکتر حقیقت فرمودند باید بگویم که در خود دنیای غرب، کتابهای متعددی در مورد پایان غرب، مرگ غرب و منتشر شده است. چرا دنیای غرب دارد نظریه پایان تولید می کند؟ این همان نشانی است که این تمدن فردا ندارد. یعنی وضع فرق می کند. کسی که فردا دارد، نظریه پایان نمی دهد. دنیای غرب دنیای رو به انحطاطی است و هر قرائتی شما از اجتماع داشته باشید، خانواده نقطه ثقل آن است و خود غربیها کتابهای زیادی نوشته اند که نشان زوال خانواده در غرب است.

بر خلاف نظر آقای دکتر معتقدم که دوگانه سنت و تجدد وزنی برای رصد هیچ گونه صورتی از صورت تاریخی را ندارد. این دوگانه یک دوگانه جعلی، تحمیلی و غربی ماست. بر خلاف فرمایش آقای دکتر در نظر هیچکدام از علمای ما حتی مرحوم نائینی دوگانه سنت و مدرن نیست. این دوگانه یک دوگانه ی غربی است. سنت در ادبیات غرب، در عرض مدرن طرح می شود و پایان سنت، می شود مدرن.

درکی که ما از سنت داریم چنین درکی نیست. یک مقاله ای در آمریکا در مورد انقلاب ایران نوشته شده بود با این عنوان پارادوکسیکال: "عالمی سنتی، انقلابی مدرن در عصر پست مدرن." برای آنها این سوال است. چون سنت در آنجا تسلیم مدرن است ولی اینجا اینطور نیست. اینجا ما درکی از سنت داریم که با رجعت به سنت، متن نوشدگی و مدرن بودن مان را رقم زده ایم. وقتی ما انقلاب مدرن مان را رقم زدیم، امام فرمودند که ما هر چه داریم از کربلا و محرم و صفر است. درک سنت در عالم ما متفاوت است.

اینکه آقای دکتر حقیقت فرمودند، معتقدم باید در خانه خودمان یک الگوی موفق بسازیم و بعد در جهان. بنده قبول دارم و جمله ای هم هست در ادبیات عامیانه که می گویند «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.» جمله درستی هم هست ولی باید بپرسیم که در این عصر جهانی شدن خانه ما کجاست؟ به عبارت دیگر من برای ساختن خانه خودم، ناگزیرم که ساخت خانه در بیرون این مرز و بوم را تجربه کنم.

توصیف تمدن متکی بر واژگانی است که مورد تردید جدی در بحث های علمی هستند و استفاده از این واژگان نشان می دهد که اگر بخواهیم تمدنی نیز بسازیم، باید دنباله رو غرب باشیم. برخی اصلاحات مثل «توسعه»، نشان از این است که ما در همه مراحل تمدن سازی باید دنبال رو غرب باشیم ولی بنده معتقدم که در وضع تمدن اسلامی در تمام مراحل باید این احتیاط را داشته باشیم. بنده در به کارگیری واژه توسعه احتیاط دارم. چرا که الان توسعه فقط یک واژه نیست و خودش را بسط می دهد. این که ما الان هوس میکنیم، تمدن بسازیم، یعنی یک اتفاقی افتاده است. شما فرض کنید از شما بپرسیم کسی هست در این جمع که تا به حال هوس کرده باشد، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند؟ معلوم است که نه. ولی شما اگر ده سال شهردار تهران بوده باشید، هوس میکنید رئیس جمهور هم بشوید. این که ما الان هوس کرده ایم تمدن بسازیم، یعنی یک ظرفیتی پیدا کرده ایم.

سید محمدحسین متولی امامی:

در جلسه حاضر، باید در نسبت تمدن و سیاست سخن رانده می شد، اما بحثها کمی به مفهوم و ذات و چیستی تمدن اسلامی منجر شد. تمدن ها امری تاریخی اند، لکن در امکانهای تاریخی نیز با اراده آدمیان شکوفا می شوند. تمدن در نگاه ما تحقق شرایط عینی مناسب تر برای سلوک معنوی است. بنابراین تمدن اسلامی باید به گونه ای سیاست گذاری شود که امکان های بیشتری برای تکامل انسان و جامعه فراهم کند. در این نگرش، تمدن اسلامی، گونه ای از جامعه پردازی است که از سویی بر منطق حجیت، منتسب به آموزه های دینی است و از سوی دیگر، در ادامه سیاست دینی و دولت اسلامی محقق شده است. آیا تمدنی بوده است که از معبر سیاست محقق نشده باشد؟ همه تمدن ها در ذیل گونه ای سیاست ورزی محقق می شوند و در تمدن اسلامی، سیاستمدار، بسترسازی مناسب برای سلوک انسانی می کند. بر همین اساس، به میزانی که قدرت سیاسی به دست عالمان شیعی بیافتد، تمدنی متناسب با فقه اسلامی ظهور می کند. در صفویه، امکان های سیاسی عالمان ما کمتر از امروز بود، اما به دلیل عدم وجود تمدن غربی و درازمدتی سلطنت صفوی، تمدن قابل قبولی از دوره صفویه برجای مانده است که می

تواند بسیاری از عناصر آن را شیعی و خالص دانست. امروزه نیز با تداوم حرکت انقلاب اسلامی، روز به روز بر امکان های تحقق تمدن اسلامی افزوده می شود.

در نگاه ما، فرهنگ برگرفته از تفکر و حالات حضوری انسان است و ریشه در سنت های دینی و غیردینی دارد. اگر این فرهنگ ناب تر شود و صورت دینی تری به خود بگیرد، رفتار اجتماعی و ظهورات عینی آن فرهنگ نیز خالص تر و به واقعیت نزدیک تر می شود. بنابراین همان طور که سیاست اسلامی نسبی است، تمدن زایی اسلامی نیز صورتی نسبی دارد و متناسب با خلوص فرهنگی و امکان های تاریخی محقق می شود. تمدن ها زایش می شوند و اموری دستوری و مطلقاً ارادی نیستند. قطعاً عوامل غیرارادی در سرنوشت یک تمدن موثر است. تمدن و سیاست، نسبتی وثیق دارند و امکان های سیاسی یک عالم اسلامی، زمینه های عمل اجتماعی و جامعه پردازی او را به دنبال خواهد داشت. عدم توجه حوزه ها و دانشگاه های ما به مطالعات فلسفه تاریخی، صورت مباحث علمی را به اموری انتزاعی و بیرون از تاریخ بدل کرده و در نتیجه آینده پژوهی را نیز برای محصلین و محققین ما دشوار نموده است. بنابراین تمدن امری بیش از سبک زندگی است و سایه اش بر همه ساختارهای اجتماعی و سیاسی و روابط اقتصاد داخلی و خارجی سایه می افتد. تمدن امری فراتر از جامعه مطلوب و کارآمد است و ساختارهایی را مد نظر دارد که تمامی ابعاد و شئون زندگی انسانی به آن مربوط می شود.

هرچند آقای دکتر حقیقت نظریه همروی را مطرح کرده اند و بومی شدن مدرنیته را ممکن می دانند، اما باید گفت که این بومی شدن به چه معناست؟ در صد و پنجاه سال اخیر، هم علما و هم روشنفکران به مواجهه با غرب و مدرنیته توجه کرده اند. اگر نظام اجتهادی حوزه علمیه برنامه ای برای مواجهه با تمدن غرب نداشته باشد، نتیجه ای که روشنفکران در صد سال اخیر ایجاد کرده اند، استمرار خواهد یافت. البته آقای دکتر حقیقت خود را روشنفکر نمی دانند، اما اگر ایشان به مرجعیت فقه سیاسی و حکومت اسلامی معتقد باشند، لوازمی را باید بپذیرند که حداقل در نوشته های دیگرشان نپذیرفته اند.

اگر مرجعیت فقه را بپذیریم، لوازمی دارد که تا آخر باید به آن وفادار بود. مثلاً اگر فقه مرجعیت سیاسی پیدا کند، دیگر شما نمی توانید از منظر غرب به تحلیل جهان اسلام بپردازید. شما لزوماً نظریه ولایت فقیه را در هر سطحی باید بپذیرید و بعد از آن به بایسته های فقهی مانند اجتهاد جواهری در سیاست وفادار بمانید. اجتهاد فقهی اجازه تفکر دموکراتیک را به شما نمی دهد و رویکردهای حقوق بشری جدید را بی مبنا می داند.

سیاست در ادبیات دینی و عرفانی ما، به معنای تربیت است. بنابراین سیاست گذار مربی جامعه بوده و باید الزام های تربیتی قوانین و قواعد اجتماعی را ملاحظه کند. البته این که تربیت به چه معناست و آیا باید از موضع اخلاقی و یا عرفانی و یا فقهی باشد، بحث دیگری است. به هر حال آن چه باید در سیاست گذاری دولت اسلامی حاکم باشد، رویکرد تربیتی است. این نگاه نیازمند فقه تربیت و فقه حکومت است. فقهی که از ریشه های اخلاقی و با توجه به بنیان های عرفانی اجتهاد شده باشد.